



(شهید والا مقام نصرالله غلامی)

نام پدر: شعبان

تاریخ تولد: ۱۳۲۵/۷/۱

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۳/۱

محل شهادت: شحیطیه (اطراف کوه الله اکبر)

مسئولیت: نیروی گشت و شناسایی (گروه چریکی شهید چمران)

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۴، ردیف ۸۰، شماره ۳۰

فرازی از وصیتنامه

پیام رسان خون شهدا باشید و جمله‌ی «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا» را به خاطر بسپارید. از همسر می‌خواهم دخترانم را به تحصیل، عفاف و حُجُب و حیا دعوت کند تا مانند حضرت زینب باشند و از حضرت زهرا (س) الگو بگیرند. خداوندا، دوست دارم همیشه به درگاهت تضرع کنم که این عمل برایم روح‌بخش است و قلبم را آرام می‌کند. خدایا، دلم از دوری تو گرفته، خوب می‌دانی که هیچ نیازی به کسی ندارم و فقط به درگاه تو حاجتمندم.

(خلاصه ی زندگینامه)

شهید نصرالله غلامی در سال ۱۳۲۵ در محله ی مسگرآباد تهران، در یک خانوادہ ی مذهبی، دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند و در دوران تحصیل، به سبب داشتن زمینہ ی مذهبی، به مطالعہ ی کتب مذهبی، اجتماعی و سیاسی می پرداخت. وی بی آرایش و ساده زیست بود و به بستگان خود توصیه می کرد که در مصائب و مشکلات زندگی صبر و تقوا پیشه کنند.

ایشان بعد از ازدواج، به شغل پدری یعنی دامداری، مشغول بود؛ در سال ۱۳۵۴ وارد صنایع دفاع شد و در کنار شغلش، به فعالیت های سیاسی و کارهای متفرقه ی فنی می پرداخت. او معتقد بود که وظیفه ی همه ی افراد است که نسبت به مسائل اسلام و اجتماع آگاه باشند و موقعیت کشور خود را به لحاظ سیاسی و اجتماعی درک کنند؛ از این رو، با کمک دوستانش گروهی را تشکیل داد. این گروه اعلامیه های حضرت امام را در کارخانہ ی صنایع دفاع یا در مکان هایی نظیر آن و یا بین افرادی که می شناختند توزیع می کردند تا این که عوامل رژیم طاغوت متوجه شدند و گروه آنها را تحت کنترل قرار دادند. بعد از مدتی، ساواک وی را بازداشت و مؤاخذه کرد و چون فعالیت هایش برای افراد رژیم تحمل ناپذیر بود، او را دستگیر کردند و به زندان انداختند و یک شبانه روز شکنجه کردند، ولی شهید تمام شکنجه ها را تحمل نمود و اعتراف نکرد. نیروهای ساواک چون نتیجه ای نگرفتند، وی را آزاد و از صنایع دفاع اخراج کردند.

او نیز برای تأمین معاش خانواده در یک کارگاه کوچک مشغول به کار شد و به مبارزات خود با رژیم ستمشاهی ادامه داد. بعد از ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، در پی فرمان امام(ره) که مبنی بر شکستن اعتصاب‌ها و اعلام شورای انقلاب نسبت به بازگشت کسانی که در زمان طاغوت به علل مسائل سیاسی از کار خود اخراج شدند، ایشان نیز به کار قبلی خود در صنایع دفاع بازگشت. با شروع جنگ ایران و عراق و درگیری‌های کردستان، ایشان در قالب سازماندهی بسیج اداره، در تاریخ ۱۳/۱/۱۳۶۰ همراه با گروه چریکی دکتر چمران، به عنوان نیروی گشت و شناسایی، به جبهه‌ی جنوب، سوسنگرد رفت و در تاریخ ۱۳/۳/۱۳۶۰ در یک عملیات چریکی در دشت شحیطیه به درجه‌ی رفیع شهادت نایل شد. شایان ذکر است که از این شهید بزرگوار دو دختر و یک پسر به یادگار مانده است و پدر و مادر شهید دار فانی را وداع گفته‌اند.

ویژگی‌های اخلاقی؛ ایشان بسیارشجاع، مسئولیت‌پذیر و پرتلاش بود و برای نماز جماعت اهمیت زیادی قائل می‌شد.

خاطره‌ای به نقل از خانواده‌ی شهید؛ یک بار که برای دیدار با خانواده و اقوام از جبهه آمده بود، گفت: «وقتی در جبهه بودم، صحنه‌های صدر اسلام برایم تداعی می‌شد. از کودکی، هر وقت مصیبت امام حسین (ع) را می‌شنیدیم، به این اندیشه فرو می‌رفتیم که ای کاش در زمان رسول الله (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و یا در رکاب امام حسین (ع) در کربلا بودیم و جانفشانی می‌کردیم. اکنون کربلای دیگری به پا شده است و ما باید در عاشورای امروز، در نبرد حق علیه باطل، با دشمن بعثی بجنگیم.»

اینگونه بودند مردان مَرَد

قبل از عملیات بود، وظایف گروهان هم مشخص شده بود، سؤال‌ها هم پرسیده شده بود، فقط یک سؤال باقی مانده بود، فرمانده بلند شد و گفت: «اگر یک جا وقت کم آوردید و به یک مانع حساب نشده‌ای مثل میدان مین برخوردید، آن وقت چه کار می‌کنید؟» یک نفر بلند شد و گفت: «حاجی! فکر آن را هم کرده‌ایم.» گفت: «چطور؟» هیچی نگفت. سرانجام با اصرار حاجی به حرف آمد و گفت: «ما دیشب از بچه‌ها لیست گرفتیم، توی گروهان، پانزده نفر هستند که اینطور مواقع، حاضرند روی میدان مین یا سیم‌خاردار بخوابند.» عملیات شروع شد و به میدان مین رسیدیم، و قتمان هم خیلی کم بود. هر پانزده نفرشان به ردیف روی مین خوابیده بودند.

« ماوای دل »

یاد روی شهدا زینت زیبای دل است

عطر بوی شهدا رونق ماوای دل است

گر تو از حضرت دل، دیده‌ی بینا خواهی

ذکر پاک شهدا دیده‌ی بینای دل است

یاد گل‌های عزیزی که در این خاک گوار

روحشان چون نفس پاک مسیحای دل است

شهدا مرکز پرگار و به گردش گل‌ها

همچو خورشید که تابنده‌ی سیمای دل است